

زبان و ادب فارسی
نشریه دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز
سال ۵۰، بهار و تابستان ۸۶
شماره مسلسل ۲۰۱

ولی و ولایت در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی*

دکتر محمد مهدی پور**

چکیده

در این مقاله با توجه به اینکه مولانا در بحث اساسی و محوری ولی و ولایت در اعتقادات دینی و صوفیانه به پشتوانه مستحکمی چون معارف قرآن و تفاسیر و دیگر متون دینی و عرفانی تکیه داشته و مستقیم و غیرمستقیم از آنها بهره برده است، ابتدا ولی و ولایت در فرهنگ‌های لغت، قرآن و تفسیر و روایات، متون عرفانی و صوفیانه، همچنین مترادفات اصطلاح ولی، خصوصیات و شرایط ولی، مصادیق ولی در متون عرفانی و صوفیانه بررسی شده است. آنگاه بحث ولی و ولایت در مثنوی مولانا در ذیل چهار عنوان اصلی (۱) استمرار ولایت در ادوار مختلف تاریخ بشر از نگاه مولانا (۲) مصادیق و نمونه‌های اولیای الهی (۳) صفات و خصوصیات ولی (= خلیفه، پیر، شیخ و ...) در کلام مولانا (۴) ضرورت توسل و تمسک به ولی مطالعه و دستاوردهای آن در این مقاله ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی: مولانا جلال‌الدین، مثنوی، ولی، ولایت، شیخ، پیر، خلیفه

*- تاریخ وصول ۸۶/۱۰/۲۶ تأیید نهایی: ۸۶/۱۲/۱۵

**- دانشیار دانشگاه تبریز

مقدمه

از آنجایی که مقوله مهم و محوری ولی و ولایت از منظر مولانا جلال الدین، به پشتوانه‌های اعتقادی و باورهای دینی و مذهبی و عرفانی پیش از او تکیه دارد و بدون آگاهی اجمالی از این مباحث مقدماتی، ورود مستقیم به حریم مولانا ناممکن خواهد بود، به نظر می‌رسد اشاره به برخی مقدمات، ضروری و راهگشا باشد.

الف) ولی و ولایت در فرهنگ‌های لغت

در «لغت نامه» دهخدا» به نقل از دیگر کتب معتبر لغت ذیل واژه ولی می‌خوانیم: ولی نامی از نام‌های خدای تعالی است. دوست و یاور نیکان، دوست و دوستدار، صدیق، ناصر و نصیر، یار و مددکار، متصرف بر کسی، عهده دار نعمت کسی، نگاهبان، صاحب و مالک، هرکسی که عهده دار امر کسی گردد و لقب علی بن ابی طالب (ع).

سر انجمن بد ز یاران علی که خواندش پیمبر علی ولی (فردوسی)
و در «التعریفات» سید شریف جرجانی هم چنین آمده است: ولی بر وزن فعلیل، در معنای فاعل، کسی است که طاعت و فرمانبری او مداوم است بی آنکه عصیان و نافرمانی به آن راه یابد. و در معنای مفعول، ولی کسی است که فضل و احسان الهی بر او پیوسته است (جرجانی، ص ۱۱۲)

ب) ولی و ولایت در قرآن و تفسیر

با عنایت به اینکه اصطلاح ولی و ولایت برگرفته از قرآن کریم و تفاسیر قرآنی است به کاربرد آن در قرآن و علوم قرآنی اشاره می‌شود:

کتاب ارزشمند «الوجوه و النظائر فی القرآن» برای ولی در قرآن یازده وجه ذکر می‌کند که از وجوه بارز آن موارد ذیل است:

- ولی به معنی رب؛ قل اغیر الله اتخذ ولیاً. (انعام/۱۴). همچنین: ردوا الی الله مولا هم الحق (یونس/۳۰).

- مولی یعنی سرپرست و ولی در یاری؛ ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم (محمد/۱۱).

- ولی یعنی ولایت در دین و کفر؛ الم تر الى الذين تولّوا قوماً غضب الله عليهم [یعنی المنافقین یولی الیهود فی الدین] (مجادله/۱۴).

- ولی یعنی ولایت در دین اسلام؛ انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یوتون الزکاه و هم راکعون (مائده/۵۵). (دامغانی ۱۳۶۶، صص ۸۴۷ - ۸۵۱).

کلمه ولی و اولیا نزدیک به هفتاد بار در قرآن مجید استعمال شده و در معانی مختلفی به کار رفته است از جمله:

۱. به معنای یار و یاور و ناصر (بقره/۱۰۷).
 ۲. به معنای معبود (بقره/۲۵۷) الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت....
 ۳. به معنای هادی و راهنما (کهف/۱۷).
 ۴. به معنای سرپرست و صاحب اختیار. از جمله: شوری/۲۸، اسراء/۳۳، بقره/۲۸۲، انفال/۳۴ و به ویژه آیه ۵۵ از سوره مائده، معروف به آیه ولایت (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...) به معنای سرپرست و صاحب اختیار است که در شأن علی(ع) نازل شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، صص ۷۷-۸۰).
- گفتنی است ویژگی و اهمیت آیه ۵۵ سوره مائده که در بین مسلمانان به آیه ولایت معروف است موجب آن شده است تا علمای تفسیر پیرامون این آیه و مصادیق آن سخن‌ها بگویند:

محمد بن جریر طبری می‌گوید: اما این آیت که خدای عزوجل گفت که « انما ولیکم الله و رسوله » تا آخر آیت، به شأن امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب فرو آمد و خلیفتی او ... گفت: دوست شما و یار شما و خداوند شما منم که خدایم و پیامبر من است و آن مؤمنان که نماز کردند و زکات دادند و صدقه دادند اندر رکوع یعنی علی بن ابی‌طالب؛ پس بدین آیت خلیفتی علی نص گشت و لکن از پس عثمان (طبری، ۱۳۵۶، مجلد دوم، ۴۱۱-۴۱۲)'.
در تفسیر اثنی عشری هم ذیل آیه ۵۵ سوره مائده پس از ارائه معنی آیه می‌گوید:
ولی به چند مرتبه است.

اول- اولی به تصرف باشد در ماهیت اشیا، و افاضه وجود به آنها نماید؛ این خاصه ذات ذوالجلال است.

دوم- مکمل نفوس بشریه؛ و این صفت مخصوص وجود نبوی صلی الله علیه و آله است که تکمیل جامعه بشریت و تقویت رتبه انسانیت نماید.

سوم- ولی، اولی به تصرف باشد در امور مسلمانان بعد از خدا و رسول و ایشان موصوفاند به سه صفت آیه شریفه:

۱- الذین آمنوا ۲- الذین یقیمون الصلاة ۳- ویوتون الزکاه و هم

راکعون.

که به اتفاق موافق و مخالف، این صفت هم خاصه شاه اولیا باشد. بنابراین جامع صفات مذکوره، مستحق تاج کرامت امامت و ولایت مطلقه کلبه الهیه و خلیفه بلافصل رسول خدا خواهد بود. و در تتمه کلام به نقل از علم الهدی سید مرتضی می گوید: تعبیر به لفظ جمع برای بیان آن است که این دلالت مذکوره، ثابت است برای جمیع ائمه اثنی عشر که امیرالمومنین علیه السلام از جمله ایشان است (شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۱۱۳).

بنابراین راهنما و هادی، سرپرست و صاحب اختیار و کسی که سرپرستی دینی و اعتقادی و هدایت امور مردم به دست اوست، از مهم ترین و اصلی ترین معانی ولی می باشد و آیه ولایت در قرآن (مائده/۵۵)، مصداق بارز این معنی و علی ابن ابی طالب و اولاد طاهرین آن حضرت، تجسم عینی آن هستند (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۸۱).

ج) ولی و ولایت در روایات

رسول اکرم (ص) در غدیر خم پس از انجام مناسک حج در آخرین سال عمر خود (حجة الوداع) از جانب خدا موظف به معرفی جانشین خود و ولی امر مسلمین شدند. گزیده های زیر از متن خطبه تاریخی حضرت در آن حادثه عظیم است که به جهت سهولت عبارات عربی نیازی به آوردن ترجمه فارسی آن نمی بینیم:

... لا اله الا هو، لانه قد اعلمنی [انی] ان لم ابغ ما انزل الی فما بلغت رسالته و قد ضمن لی تبارک و تعالی العصمه و هو الکافی الکریم، فاوحی الی: بسم الله الرحمن الرحیم (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک) فی علی یعنی الخلافه لعلی بن ابی طالب علیه السلام... و هو ولیکم بعد الله و رسوله و قد انزل الله تبارک و تعالی علی بذلك آیه من کتابه (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون)... فاعلموا معاشر الناس، ان الله قد نصبه لکم ولیاً و اماماً مفترضاً طاعته علی المهاجرین و الانصار و علی التابعین لهم باحسان... معاشر الناس انه آخر مقام اقومه فی هذا

المشهد، فاسمعوا و اطيعوا و انقادوا لامر ربكم فان الله عزوجل هو مولاكم و الهكم، ثم من دونه رسوله محمد صلي الله عليه و آله و سلم وليكم القائم المخاطب لكم، ثم من بعدى على وليكم و امامكم بامر الله ربكم، ثم الامامه فى ذريتى من ولده الى يوم تلقون الله عزوجل و رسوله...

معاشر الناس لا تضلوا عنه و لا تنفروا منه و لا تستكفوا من ولايته... معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آياته و انظروا الى محكماته و لاتتبعوا متشابهه فوالله لن يبين لكم زواجه و لا يوضح لكم تفسيره الا الذى انا اخذ بيده و مصعبه السى - و سائل بعضه - و معلمكم ان من كنت مولاه فهذا على مولاه و هو على بن ابى طالب (ع) اخى و وصيى... اقول ما يبذل القول لى بامر ربى: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه... معاشر الناس و هذا على امامكم و وليكم و هو مواعيد الله و الله يصدق ما وعده... معاشر الناس انا صراط الله المستقيم الذى امركم باتباعه، ثم على من بعدى، ثم ولدى من صلبه ائمة يهدون بالحق و به يعدلون... معاشر الناس اتى نبى و على و وصيى، الا ان خاتم الائمة منا القائم المهدي صلوات الله عليه... معاشر الناس القرآن يعرفكم ان الائمة من بعده ولده و عرفتم انهم منى و منه حيث يقول الله فى كتابه (و جعلها كلمة باقية فى عقبه)... معاشر الناس فاتقوا الله و بايعوا عليا امير المؤمنين و الحسن و الحسين و الائمة كلمة طيبة باقية، يهلك الله من غدر و يرحم من وفى (فمن نكث فانما ينكث على نفسه) معاشر الناس قولوا الذى قلت لكم و سلموا على على بامر المؤمنين و قولوا: (سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير) و قولوا: (الحمد لله الذى هدانا لهذا و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله)... معاشر الناس السابقون [السابقون] الى مبايعته و موالاته و التسليم عليه بامر المؤمنين اولئك هم الفائزون فى جنات النعيم (دشتى، ۱۳۸۵، صص ۲۳۴-۱۹۶) ۲.

د) مترادفات اصطلاح ولى

اصطلاح ولى در متون دينى ما با مترادفاتى همراه است مانند امام، حجت، وصى، خليفه و ولى امر يا اصطلاح قرآنى اولوالامر. (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم).

در خصوص اصطلاح اخير جا دارد بگويم كه نظريه تمام علمای شيعه اين است كه اولوالامر بايد معصوم باشند. تعيين معصوم و اولوالامر بايد از سوى خداوند عالم باشد و نمى تواند بيش از يك فرد در هر عصر و زمانى باشد و آن شخص در عصر پيامبر گرامى اسلام (ص) حضرت اميرالمؤمنين و پس از او ائمه يازده گانه مى باشند (مكارم شيرازى،

۱۳۸۱، صص ۱۱۲-۱۱۵). و در بین اصطلاحات عرفا و متصوفه اصطلاحاتی چون شیخ، پیر، دلیل، مراد و مرشد را می‌توان مترادف ولی دانست.

ه) ولی و ولایت در متون عرفانی و صوفیانه

بحث ولی، و ولایت ولی (پیر و شیخ و مرشد) یکی از محوری‌ترین مباحث بلکه معتقدات اهل طریقت است؛ زیرا بی‌هدایت و ارشاد و دستگیری و قدرت معنوی او هیچ سالکی به جایی نمی‌رسد. او از مقامی بس والا برخوردار است. به عبارتی انبیسای الهی و اوصیای آنها و صالحان همان اولیا بوده‌اند. ولایت در میان متصوفه قیام عبد است به حق در مقام فنا از نفس خود و بر دو قسم است: ۱- ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان. ۲- ولایت خاصه که مخصوص است به سالکان واصل که در حق فنا یافته و به او بقا یافته‌اند (سجادی، ۱۳۷۰).

به نظر قیصری، باطن نبوت ولایت است و شمولش از نبوت بیشتر است؛ زیرا شامل نبوت و ولایت هر دو می‌شود و انبیا خود اولیایند. بدین معنی که هر نبی ولی هست ولی هر ولی لازم نیست که نبی باشد؛ مانند اولیای حضرت محمد (ص) (همان). هجویری نیز اساس طریقت تصوف و معرفت را بر ولایت استوار می‌داند (همان).

ابوالقاسم قشیری نیز در رساله خود باب سی و نهم را به مقوله ولایت اختصاص داده و به دنبال آیه «الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم ولا هم یحزنون» چنین می‌گوید: ولی را دو معنی است: یکی آنکه حق سبحانه و تعالی متولی کار او بود؛ چنانکه گفت «و هو یتولی الصالحین» و یک لحظه او را به خویشتن باز نگذارد و دیگر معنی آن بود که بنده به عبادت و طاعت حق سبحانه و تعالی قیام نماید بر دوام، و عبادت او بر توالی باشد که هیچ‌گونه به معصیت آمیخته نباشد (قشیری، ۱۳۶۱، صص ۴۲۶-۴۲۷).

از تفسیر عرفانی اشارات مربوط به انبیا در غزلیات مولوی برمی‌آید که انبیا و اولیای الهی، نماد انسان‌های کامل، پیرو ولی کامل، راهنما، شیخ، شمس زمان خود، وارثان نور، و جان و روح و دل‌اند. همچنین انبیا و اولیا تکرار و تجدد حضرت آدم یا همان روح و حقیقت الهی در مقاطع مختلف تاریخ هستند (پورنامداریان، ۱۳۶۹، صص ۱۴۳-۱۴۴).
ابیات گلشن راز در خصوص ولی و ولایت دیدگاه عرفا را خلاصه کرده است:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| مقابل گردد اندر لی مع الله | نبی چون آفتاب آمد ولی ماه |
| ولایت اندرو پیدا نه مخفی است | نبوت در کمال خویش صافی است |
| ولی اندر نبی پیدا نماید | ولایت در ولی پوشیده ماند |
| نبی را در ولایت محرم آمد | ولی از پیروی چون همدم آمد |
| به خلوت خانه یحییکم الله | زان کنتم تحبون یابد او راه |
| به حق یکبارگی مجذوب گردد | در آن خلوت سرا محبوب گردد |
| بود عابد ولی در کوی معنی | بود تابع ولی از روی معنی |
| که با آغاز گردد باز انجام | ولی آنکه رسد کارش به اتمام |

(شبستری، ۱۳۶۱، صص ۳۹ و ۴۰)

در شرح بیت چهارم از ابیات بالا گفته‌اند: اگرچه نبوت تشریحی قطع شده فاما حضرت لطیف، به لطف شامل خود بندگان را از فیض ولایت که باطن نبوت است محروم نگردانیده و در هر دور و زمان، اولیاء الله بوده‌اند و هستند و خواهند بود و مدار عالم به وجود شریف ایشان است و اولیاء الله اقسام‌اند: اقطاب، افراد، اوتاد، بُدلا، نُجبا و نُقباً (لاهیجی، ۱۳۸۳، ص ۲۳۸).

(و) مصادیق ولی در متون عرفانی و صوفیانه

هجویری در «کشف المحجوب» ائمه و پیشوایان اهل تصوف را به چند دسته ائمه عصر صحابه، عصر تابعین، عصر اتباع تابعین و متاخرین تقسیم کرده، به ذکر اسامی و مناقب و مقامات و اقوال آنان می‌پردازد. او ابتدا از خلفای راشدین (ابوبکر، عمر و عثمان و علی (ع)) نام می‌برد (هجویری، ۱۳۵۸، صص ۷۸-۸۵). سپس از اهل بیت پیامبر (امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام محمد باقر و امام صادق علیهم السلام) نام برده و به ذکر مناقب و اقوال و احوال آنان پرداخته (همان، صص ۸۵-۹۵) و از تقصیر خود چنین عذر خواسته است که: اگر جمله اهل بیت را یاد کنم و مناقب یک یک برشمرم این کتاب بل کتب بسیار، حمل عشر عشیری از آن نکند؛ پس این مقدار کفایت کند هدایت قومی را که عقل، ایشان را لباس ادراک باشد از مریدان و منکران این طریقت (همان، ص ۹۶).

عطار نیز در بیان وجه افتتاح و اختتام تذکرة الاولیاء به نام و مناقب امام جعفر صادق (ع) و امام محمد باقر (ع) گفته است: اگر ذکر انبیا و صحابه و اهل بیت کنیم کتابی جداگانه باید ساخت؛ این کتاب شرح اولیاست که بعد از ایشان بوده‌اند؛ اما به تبرک به

صادق ابتدا کنیم که او نیز بعد از ایشان بوده است... به حکم آنکه ابتدای این طایفه از حضرت صادق کرده شد که از فرزندان مصطفی است - علیه الصلوه و السلام - ختم این طایفه نیز هم برایشان کرده می‌آید. گویند که کنیت او ابو عبدالله بود و او را باقر خواندندی... (عطار، ۱۳۷۹، آغاز و پایان کتاب)

چنانکه گفته شد در متون اصیل عرفانی نیز مرجع و مدار ولایت، مولی الموحدین علی (ع) و اولاد طاهرین (اهل بیت) آن حضرت معرفی شده‌اند و در کنار آن معادن علم و معرفت و تقوی و معصومان درگاه الهی، پاکان و صالحان دیگر نیز به عنوان اولیای الهی در عصر خود زمام امور اقشاری از مسلمانان را به عهده گرفته و در حد وسع خود به هدایت آنان همت گماشته‌اند.

ز) خصوصیات و شرایط ولی

از شرایط ولی آن است که محفوظ بود همچنان که [از شرایط] نبی [آن بود که] معصوم بود (قشیری، ۱۳۶۱، ص ۴۲۷).

نجم رازی با الهام از مضامین آیه ۶۳ از سوره کهف (فوجدنا عبداً من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً) راجع به خضر(ع)، برای اثبات ولایت اولیا پنج مرتبه قایل می‌شود.

اولاً اختصاص عبدیت حضرت، که «من عبادنا»، دوم استحقاق قبول حقایق از اتیان حضرت بی واسطه، که «آتیناه رحمه»، سیم خصوصیت یافت رحمت خاص از مقام عنایت که «رحمه من عندنا»، چهارم شرف تعلم علوم از حضرت، که «وعلمناه»، پنجم دولت یافت علوم لدنی بی واسطه، که «من لدنا علماً». و این پنج رکن است که بنای اهلیت شیخی و استعداد مقتدایی بر آن است (نجم رازی، ۱۳۶۶، صص ۲۳۶-۲۳۷). وی همچنین بیست صفت دیگر را لازمه اتصاف به مقام شیخی دانسته است: علم، اعتقاد دینی، عقل، سخاوت، شجاعت، عفت، علو همت، شفقت، حلم، عفو، حسن خلق، ایثار، کرم، توکل، تسلیم، رضای به قضای الهی، وقار، آرامش درونی (سکون)، ثبات قدم و هیبت (همان، ۲۴۴-۲۴۸).

نگاهی به فلسفه ارسال رسل و بعثت انبیای الهی از قرآن کریم که به تبع آن - هر چند در مرتبه فروتر - ولایت نیز باید تدام بخش همان رسالت باشد، لذا با مراجعه گذرا به «المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم» این شئون و وظایف برای اولیا قابل ذکر است:

تلاوت آیات الهی بر مردم، تزکیه آنان و تعلیم کتاب و حکمت، دعوت به عبادت الله، تبلیغ روشن اوامر و نواهی الهی و انذار و تبشیر، بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور، شاهد و اسوه بودن بر مردم، پیروزی دادن دین الهی بر دیگر ادیان و مسلک‌ها و مایهٔ رحمت بودن بر عالمیان.

ولی و ولایت در مثنوی مولانا

گفتنی است که حضرت مولانا جلال‌الدین با بهره‌گیری از آموزه‌ها و معارف غنی دینی (قرآن و حدیث) و آثار مفسران، عالمان و متصوفه، همچنین برداشت‌های شخصی و ابتکاری خود در موضوع ولایت و ولی، در جای‌جای مثنوی به بحث در این زمینه پرداخته و با آوردن حکایات و قصص و تمثیلات فراوان، مطلب را به وضوح تبیین می‌کند. نگارنده به منظور خلط نشدن موضوعات لازم می‌داند که از چند زاویه به تبیین نظر مولانا در بحث یاد شده بپردازد.

۱. تداوم ولایت در ادوار مختلف تاریخ بشر

مولانا با عنایت به دید بلند و روشن قرآنی خود، ولی و ولایت را اغلب در معنای هادی، راهنما، سرپرست و صاحب اختیار به کار می‌برد؛ کسی که راهنمای سالکان طریق حق، عامل تکمیل نفوس و متصرف در آنان است و تا نوع انسان در روی زمین است لطف و رحمت و مشیت الهی اقتضا می‌کند که این هادیان بشر نیز باشند تا هدف از خلقت انسان تأمین گردد:

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| هم سلیمان هست اندر دور ما | کو دهد صلح و نماند جور ما |
| قول «ان من أمه» را یاد گیر | تا به «الا و خلا فیها نذیر» |
| گفت خود خالی نبوده ست امتی | از خلیفهٔ حق و صاحب همتی |
| مرغ جان‌ها را چنان یکدل کند | کز صفاشان بی‌غش و بی‌غل کند |
| مشفقان گردند همچون والده | مسلمون را گفت نفس واحده |
| نفس واحد از رسول حق شدند | ورنه هر یک دشمن مطلق بدند |

(مولانا، ۱۳۷۵، دفتر دوم، ص ۱۶۸)

مولوی در جایی دیگر از مثنوی ضمن اعلام اعتقاد خود به وجود امام حی قائم به تداوم ولایت در هر دور و زمان اشاره نموده و برخی صفات او را نیز بیان می‌کند:

پس به هر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دایم است

هر که را خوی نکو باشد برست
هر کسی کو شیشه دل باشد شکست
پس امام حی قایم آن ولی است
خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی و هادی وی است ای راه‌جو
هم نهان و هم نشسته پیش رو
او چو نور است و خرد جبریل اوست
و آن ولی کم از او قنديل اوست
و آن که زین قنديل کم، مشکات ماست
زآنکه هفصد پرده دارد نور حق
نور را در مرتبه ترتیب هاست
پرده‌های نوردان چندين طبق
(همان، دفتر دوم، ۴۳)

۲. مصادیق و نمونه‌های اولیای الهی در نظر مولانا

مولانا از انبیای عظام الهی از جمله پیامبر عظیم‌الشان اسلام و اصحاب و یاران آن حضرت به‌ویژه از علی(ع) و مشایخ صوفیه و پیران طریقت در جای‌جای مثنوی به عنوان اولیای الهی و خلیفه و مولا نام برده و به بیان مناقب و مقام آنها می‌پردازد. در دفتر دوم ذیل «قسم غلام در صدق و وفای یار خود از طهارت ظن خود» یادکردی از انبیا و اولیای الهی می‌شود که به تعبیری می‌توان آن را تذکرة الاولیای مولوی نامید و سپس ادامه می‌دهد:

صد هزاران پادشاهان نهان
سر فرازانند زان سوی جهان
نامشان از رشک حق پنهان بماند
هر گدایی نامشان را برنخواند
(همان، دفتر دوم، ۴۸)

در این تذکره‌گونه، مولانا از بزرگانی چون آدم، شیث، نوح، ابراهیم، اسماعیل، داود، سلیمان، یعقوب، یوسف، موسی، عیسی، محمد(ص)، ابوبکر، عمر، عثمان، علی مرتضی، جنید، بایزید، معروف کرخی، ابراهیم ادهم، شقیق بلخی نام می‌برد و معتقد است که صدها هزار شاهان سرافراز از اولیا نیز هستند که نام آنها از رشک الهی نهان مانده است و این انبیا و اولیا به برکت نور خدایی که بر آنها تافته به معرفت نایل شده و آنگاه چراغ راه دیگران شده‌اند.

مولانا با نقل صورت غیرمعروفی از حدیث سفینه (مثل امتی کمثل سفینه نوح من تمسک بها نجا و من تخلف عنها غرق)، پیامبر(ص) و اصحاب او را در رهبری و نجات بخشی به کشتی نوح تشبیه می‌کند که با پناهنده شدن به آنان، نجات و حیات به انسان روی می‌آورد. به هر حال نباید از پیغمبر و ولی زمان رخ برتاخت:

بهر این فرمود پیغمبر که من
همچو کشتی‌ام به طوفان زَمَن
ما و اصحابیم چو آن کشتی نوح
هر که دست اندر زند یابد فتوح

چون که با شیخی تو، دور از زشتی‌ای
روز و شب سیّاری و در کشتی‌ای
در پناه جان‌بخشی تویی
کشتی اندر خفته‌ای، ره می‌روی
مگسل از پیغمبر ایام خویش
تکیه کم کن بر فن و بر گام خویش
(همان، دفتر چهارم، ۳۳)

همچنین مولانا در تفسیر خیر «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» از پیامبر اکرم (ص) که بخشی از خطبه غدیر آن حضرت است ضمن مولای مسلمانان و مؤمنان نامیدن علی (ع) می‌گوید: مولا کسی است که مردم را از بند رقیّت طواغیت آزاد و به عبادت الهی سوق می‌دهد:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد
نام خود و آن علی مولانا نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست
ابن عمّ من علی مولای اوست
کیست مولا؟ آنکه آزاد کند
بند رقیّت زیایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است
مؤمنان را زانبیا آزادی است
(همان، دفتر ششم، ۲۰۴)

در قسمت دیگر از دفتر ششم نیز در جریان خریداری کردن بلال حبشی به امر حضرت رسول از ارباب یهودی توسط ابوبکر، بلال را ولیّ الله می‌داند:

...کین ولیّ الله را چون می‌زنی
این چه حقد است ای عدوّ روشنی
گر تو را صدقی است اندر دین خود
ظلم بر صادق، دلت چون می‌دهد
(همان، ص ۵۳)

در قصه دقوی و بیان کرامات او نیز معلوم می‌شود که این شخصیت ساخته ذهن مولانا، نمونه روح متعالی و پیوسته به عالم غیب است که هر چند در میان مردم کوچه و بازار است اما سر در عالم غیب دارد. مولانا با برشمردن صفاتی از دقوی همچون: مشفق بر خلق، نافع همچو آب، خوش شفیع، مستجاب‌الدعوه، مهربان بر نیک و بد، و بهتر از پدر و مادر چنین ادامه می‌دهد:

گفت پیغمبر شما را ای مهان
چون پدر هستم شفیق و مهربان
مر علی را در مثالی شیر خواند
شیر مثل او نباشد گر چه راند
از مثال و مثل و فرق آن بران
جانب قصه دقوی ای جوان
آنکه اندر سیر، مه را مات کرد
هم ز دینداری او دین رشک خورد
با چنین تقوی و اوراد و قیام
طالب خاصان حق بودی مدام...
(همان، دفتر سوم، ۹۳-۴)

در ضمن تفسیر آیه «خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ...» ضیاء الحق حسام‌الدین را خلیفه حق و ولی و امیر دل‌ها قلمداد و از او همچون حضرت ابراهیم (ع) برای رهانیدن مردم از صفات زشت نفسانی - که به صورت نمادین، همان چهار پرندۀ ابراهیم (ع) است دعوت شده است:

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| تو خلیل وقتی ای خورشید هُش | این چهار اطیبار رهزن را بکش |
| ای خلیل اندر خلاص نیک و بد | سر بپریشان تا رهد پاهای ز سد |
| خلق را گم‌زندگی خواهی ابد | سر بپر زین چار مرغ شوم بد |
| بازشان زنده کن از نوعی دگر | که نباشد بعد از آن زایشان ضرر |
| چار مرغ معنوی راهزن | کرده‌اند اندر دل خلقان وطن |
| چون امیر جمله دل‌های سوی | اندوین دور ای خلیفه حق تویی |
| سر بپر این چار مرغ زنده را | سرمدی کن خلق ناپاینده را |
| بط و طاووس است و زاغ است و خروس | این مثال چار خلق اندر نفوس |
| بط، حرص است و خروس، آن شهوت است | جاه چون طاووس و زاغ اُمْنِیت است... |

(همان، دفتر پنجم، ۱۱-۱۰)

۳. صفات و خصوصیات ولی (خلیفه، پیر، شیخ و...) در کلام مولانا

حضرت مولانا به کرات و در مناسبت‌های مختلف به بیان اوصاف و خصایص انبیا و اولیای الهی می‌پردازد:

در تفسیر آیه یا ایها المزمّل خطاب به پیامبر اسلام از آن حضرت با اوصاف: هوش جهان، شمع، نوح ثانی، کسی که شمع وحی با اوست، خضر وقت، غوث هر کشتی، شفای رنجوران، هادی امت، امام متقین و اسرافیل وقت - که باید با قیام خود پیش از روز رستاخیز قیامت به پا کند و به احیاگری پردازد - یاد می‌کند. (دفتر چهارم، ۶-۷۵)

و در دفتر اول در شعر خدو انداختن خصم در روی امیر المومنین علی (ع) نیز صفات آن ولی الله را چنین بر می‌شمارد: افتخار هر نبی و ولی، شیر ربانی، صاحب مروّت، جمله عقل و دیده، صاحب حلم و علم، باز عرشی، صاحب ادراک غیبی، رازگشا، نور افشان، باب مدینه علم رسول، باب رحمت، بارگاه ماله کفواً احد، باز عنقاگیر شاه، کسی که به تنهایی یک امت است، کوه صبر و حلم و داد، عاشق حق، بوتراپ، حُرّ و کسی که تمام اعمال و رفتارش تنها برای خداست: احبّ الله، ابغض الله، اعطا الله، امسک الله و بالاخره از زبان خود آن حضرت:

بخل من الله ، عطا الله و بس جمله لله ام نيم من آن کس
(همان، دفتر اول، ۹-۱۷۵)

مولانا در حکمت آیه «أنتی جاعل فی الارض خلیفه»، خلفاء الله را صاحب سینه‌هایی می‌داند که قرار است آیینة شاهی حق باشند (همان، دفتر ششم، ۱۰۳)؛ او می‌گوید: «آن سبوی آب دانش‌های ماست/ و آن خلیفه، دجله علم خداست.» یعنی علم خلیفه پیوسته به دریای علم الهی بوده اما علم ما محدود است (همان، دفتر اول، ۱۳۷). اولیا اصحاب کهف- اند ای عنود/ در قیام و در تقلب، هم رقود (همان، دفتر اول، ۱۵۲)؛ هر ولی را نوح و کشتیبان شناس/ صحبت این خلق را طوفان شناس (همان، دفتر ششم، ۱۰۶). هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا/ مرده را زایشان حیات است و نما (دفتر اول، ۹۶). اولیا واقف به اسرار الهی و پاسبان آفتاب هستند: پاسبان آفتابند اولیا/ در بشر واقف زاسرار خدا (همان، دفتر سوم، ۱۵۵)؛ ولی، واحد کالالف بلکه بالاتر از آن است: واحد کالالف که بود؟ آن ولی/ بلکه صد قرن است آن عبدالعلی - خم که از دریا در او راهی بود/ پیش او جیحون‌ها زانوزند (همان، دفتر ششم، ۱۰).

اولیا در نظر مولانا واسطه خدا با مردم و رحمة للعالمین هستند:

زان بیاورد اولیا را بر زمین تاکنندشان رحمة للعالمین
خلق را خواند سوی درگاه خاص حق را خواند که وافر کن خلاص
جهد بنماید از این سو بهر پند چون نشد، گوید خدایا در میند...
(دفتر سوم، ۸۸)

مولوی اعتقاد دارد که اعتراض به پیر و پیغمبر، بی‌مورد و نشان جهالت و ظاهرنگری است. او با نقل داستان «امیر کردن رسول (ع) جوان هذیلی را بر سریه‌ای که در آن پیران و جنگ آزمودگان هم بودند» می‌گوید بوالفضولی به این عمل پیامبر اعتراض کرد و انتخاب آن جوان را به جای پیرمردان ناروا دانست و در نهایت پیامبر به او چنین پاسخ داد:

گفت پیغمبر که ای ظاهرنگر تو مبین او را جوان و بی‌هنر
ای بسا ریش سیاه و مرد پیر ای بسا ریش سپید و دل چوقیر
عقل او را آزمودم بارها کرد پیری آن جوان در کارها
پیر، پیر عقل باشد ای پسر نه سپیدی موی اندر ریش و سر
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
از بلیس او پیرتر خود کی بود؟ چون که عقلش نیست، او لاشی بود
(همان، دفتر چهارم، ۱۰۸-۱۰۰)

به نظر مولانا، شیخ و پیران صاحب‌دل از اندیشه دل‌ها آگاه و بر اسرار جهان مطلع‌اند:
شیخ واقف گشت از اندیشه‌اش شیخ چون شیر است و دل‌ها بیشه‌اش
چون رجا و خوف در دل‌ها روان نیست مخفی بروی اسرار جهان
دل نگه دارید ای بی‌حاصلان در حضور حضرت صاحب‌دلان
(همان، دفتر دوم، ۱۴۶)

و در ادامه همین داستان (کرامت ابراهیم ادهم بر لب دریا) می‌گوید ماهیان در دریا پیر را می‌شناسند:

...گفت: آه ماهی زپیران آگه است شه تنی را کولعین درگه است
ماهیان از پیر آگه ما بعید ماشقی زین دولت و ایشان سعید
(همان، ۱۵۱)

و در بصیرت داشتن شیخ و پیر می‌گوید:
شیخ کو بنظر بنور الله شد از نهایت و ز نخست آگاه شد
چشم آخر بین بیست از بهر حق چشم آخر بین گشاد اندر سبق
(همان، دفتر دوم، ۷۴)

و در همین خصوص بارها تأکید می‌کند که آنچه جوان و مرد عامی در آینه می‌بیند، پیر در خشت خام می‌بیند (دفتر پنجم، ۱۵۸ و دفتر ششم، ۹۷ و ۱۷۱).

ولی و شیخ وقتی در کنار مرید و سالک باشد او از خطرات مصون است:
نفس چون با شیخ بیند گام تو از بن دندان شود او رام تو
عقل گاهی غالب آید در شکار بر سگ نفست که باشد شیخ یار
نفس، اژدرهاست با صد زور و فن روی شیخ او را زمرّد، دیده کن...
(همان، دفتر سوم، ۱۲۰)

مولانا در معنی حدیث نبوی «اغتنموا برد الربیع...» می‌گوید که انفاس قدسی و سخن اولیا همچون لطافت نسیم بهاری حیات‌بخش و جان‌افزاست:

گفت پیغمبر: زسرمای بهار تن مپوشانید یاران زینهار
مر تو را عقلی است جزوی در نهان کامل العقلی بجو اندر جهان
جزو تو از کل او کلی شود عقل کل بر نفس چون غلی شود
پس به تأویل این بود کائفاس پاک چون بهارست و حیات برگ و تاک
از حدیث اولیا نرم و درشت تن مپوشان زآنکه دینت راست پشت...
(همان، دفتر اول، ۱۰۱)

این تأویل مولوی به نوعی تعبیر دیگری از مضمون آیه: «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» است. مولانا با تقسیم اولیا به اولیای اهل دعا و درخواست، و اولیایی که لب به درخواست نمی‌کشایند، می‌گوید که اولیا راضی به قضای الهی هستند و نسبت به خدا حسن ظن دارند:

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| بشنو اکنون قصه آن رهروان | که ندارند اعتراضی در جهان |
| ز اولیا اهل دعا خود دیگرند | که همی دوزند و گاهی می‌درند |
| قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا | که دهانشان بسته باشد از دعا |
| از رضا که هست رام آن کرام | جستن دفع قضایشان شد حرام |
| در قضا ذوقی همی بینند خاص | کفرشان آید طلب کردن خلاص |
| حسن ظنی بر دل ایشان گشود | که نپوشند از غمی جامه کبود |

(همان، دفتر سوم، ۹۱)

به اعتقاد مولانا هر چند اصل بر حلم و تحمل در مقابل بدخویان و کژطبعان امت است، اما شکایت و ناحمولی شیخ چون برای خدا و اصلاح جانهاست مانعی ندارد:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| لیک در شیخ آن گله زامر خداست | نه پی خشم و ممارات و هواست |
| آن شکایت نیست هست اصلاح جان | چون شکایت کردن پیغمبران |
| ناحمولی انبیا از امر دان | ورنه حمال است بد را حلمشان |
| طبع را کشتند در حمل بدی | ناحمولی گر بود، هست ایزدی |

(همان، دفتر چهارم، ۵-۴۴)

حتی مولوی می‌گوید ریای شیخ چون از روی بصیرت است از اخلاص‌ورزی ما که از جهل و نادانی است بهتر است:

| | |
|-----------------------------|--------------------------------|
| پس ریای شیخ به ز اخلاص ماست | کز بصیرت باشد آن، وین از عماست |
|-----------------------------|--------------------------------|

(همان، دفتر دوم، ۱۶۸)

اگر آفتاب پرنور ایمان شیخ از شرق جان او تابیدن گیرد، همه عالم را به فیض خود مستفیض می‌گرداند:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| آفتاب نیر ایمان شیخ | گر نماید رخ زشرق جان شیخ |
| جمله پستی گنج گیرد تا ثری | جمله بالا خلد گیرد، اخضری |
| او یکی جان دارد از نور منیر | او یکی تن دارد از خاک حقیر... |

(همان، دفتر پنجم، ۱۶۴)

و اولیا چنان قدرت خدایی دارند که کرده را ناکرده می‌کنند و حتی در امور واقع نیز تأثیر می‌گذارند:

اولیا را هست قدرت از اله تیر جسته باز آرنش زراه

(همان، دفتر اول، ۸۵)

ولی را هم ولی می‌شناسد و شناخت دیگران به آنها نمی‌رسد. به طوری که در حدیث وارد شده است که «اولیائی تحت قبایی لایعرفهم غیری» مولانا می‌فرماید:
چون ولیی آشکارا با تو گفت صد هزاران غیب و اسرار
نهفت

مر تو را آن فهم و آن دانش نبود واندانستی تو سرگین را زعود
از جنون، خود را ولی چون پرده ساخت مر ورا ای کور کی خواهی شناخت...
مر ولی را هم ولی شهره کند هر که را او خواست با بهره کند
کس نداند از خرد او را شناخت چون که او مر خویش را دیوانه ساخت
(همان، دفتر دوم، ۱۰۷)

به قول حضرت مولانا، شیخ نورانی به جهت اتصال به علم و نور لایزال الهی دیگران را نیز از نور وجود خود بهره‌مند می‌کند:

شیخ نورانی ز ره آگه کند با سخن، هم نور را همره کند
جهد کن تا مست و نورانی شوی تا حدیث را شود نورش روی
علم اندر نور چون فرغده شد پس ز علمت نور یابد قوم لد
هر چه گویی باشد آن هم نورناک کاسمان هرگز نیارد غیر پاک

(همان، دفتر پنجم، ۱۲۲)

نهایت اینکه اولیا قابل قیاس با اغیار نیستند:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر کار چه باشد در نوشتن شیر و شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند
گفته اینک ما بشر، ایشان بشر ما و ایشان بستۀ خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی‌متهی

(همان، دفتر اول، ۲۱)

۴. ضرورت تمسک و توسل به ولی (شیخ، پیر و ...)

پیروی از پیر و تمسک به او از محوری‌ترین آموزه‌های صوفیانه است. چنانکه قبلاً دیدیم متصوفه در وجههٔ دینی و قرآنی بخشیدن به این اصل اساسی، از قرآن کریم از جمله آیهٔ ۶۳ سورهٔ کهف و ماجرای حضرت خضر و موسی (ع) الهام گرفته‌اند. از سوی دیگر خداوند مردم را به پیروی و طاعت از خود، حضرت رسول و اولی‌الامر امر فرموده و اطاعت کنندگان از خدا و رسول را فائزون (رستگاران) قلمداد کرده است. بنابراین دست ارادت به انبیا و اولیای الهی و هادیان و مشایخ و پیران دادن و سرسپردهٔ فرامین آنها شدن برای کمال بشری و یافتن راه نجات و رستگاری امری مسلم و مقبول عامه است که البته در متون عرفانی و صوفیانه به این مسئله، با اهمیت فوق‌العادهٔ زیادی پرداخته شده است. لذا مولانا جلال‌الدین نیز در این مسئله با بزرگان عرفان و تصوف و دین اسلام هم‌آواز است:

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| گر چه شیری، چون روی ره بی‌دلیل | خویش بین و در ضلالی و ذلیل |
| هین مپرا الّا که با پره‌ای شیخ | تا ببینی عون و لشکرهای شیخ |
| پا بکش در کشتی و می‌رو روان | چون سوی معشوق جان، جان روان |

(همان، دفتر چهارم، ۴-۳۳)

و چون مولانا ظلّ پیر را کشنده و مهارکننده نفوس می‌داند تأکید دارد که باید به پیر تمسک کرد:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| هیچ نکشد نفس را جز ظلّ پیر | دامن آن نفس‌کش را سخت گیر |
| چون بگیری سخت، آن توفیق هوست | در تو هر قوت که آید جذب اوست |
| ما رمیت اذ رمیت راست دان | هر چه کارد جان، بود از جان جان |
| دست گیرنده وی است و بردبار | دم به دم، آن دم از او امیدوار |

(همان، دفتر دوم، ۱۱۵)

مولانا پیر را همان عقل کامل و نبی وقت خود می‌داند و ضمن تأکید بر بیعت با پیر، بیعت با او را مساوی بیعت با پیامبر می‌خواند:

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| دست را مسپار جز در دست پیر | حق شده است آن دست او را دستگیر |
| عقل کامل را قرین کن با خرد | تا که باز آید خرد زان خوی بد |
| چون که دست خود به دست او نهی | پس ز دست آکلان بیرون جهی |
| دست تو از اهل آن بیعت شود | که یدالله فوق ایدیهم بود |

چون بدادی دست خود در دست پیر پیر حکمت که علیم است و خطیر
 کو نبی وقت خویش است ای مرید تا از او نور نبی آمد پدید
 در خُدیبیه شدی حاضر به دین و آن صحابه بیعتی را هم قرین
 پس ز ده یار مُبَشَّر آمدی همچو زرّ ده‌دهی خالص شدی
 (همان، دفتر پنجم، ۴۲)

حضرت مولانا به دنبال بحث «درصفت پیر و مطاوعتِ وی» بلافاصله به بحثی اشاره می‌کند با عنوان «وصیت کردن رسول (ص) مر علی را کرم الله وجهه، که چون هر کسی به نوع طاعتی تقرّب جوید به حق، تو تقرّب جوی به صحبت عاقل و بنده خاص، تا از همه پیشقدم‌تر باشی.» و ما به جهت اهمیت خاص آن در موضوع ضرورت توسل به پیر عاقل و خاصان درگاه الهی، ابیات آن را نقل می‌کنیم:

گفت پیغمبر علی را کای علی شیر حقی، پهلوان پردلی
 لیک بر شیری مکن هم اعتماد اندر آ در سایه نخل امید
 اندر آ در سایه آن عاقلی کس نداند برد از ره ناقلی
 ظلّ او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرخ بس عالی طواف
 گر بگویم تا قیامت نعت او هیچ آن را مقطع و غایت مجو
 در بشر روپوش کرده است آفتاب فهم کن والله اعلم بالصواب
 یا علی از جمله طاعات راه برگزین تو سایه خاص اله
 هر کسی در طاعتی بگریختند خویشان را مخلصی انگیختند
 تو برو در سایه عاقل گریز تا رهی زان دشمن پنهان‌ستیز
 از همه طاعات اینت بهتر است سبق یابی بر هر آن سابق که هست
 چون گرفتت پیر، هین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضر رو
 صبر کن بر کار خضری بی‌نفاق تا نگوید خضر، رو، هذا فراق
 گر چه کشتی بشکند تو دم مزن گر چه طفلی را کشد تو مو مکن
 دست او را حق چو دست خویش خواند تا یدالله فوق ایدیهم براند...^۳

(همان، دفتر اول، ۳-۱۴۲)

التزام پیر، فقدان بصیرت را جبران می‌کند ولی برخوردار از درجه یقین نیز بی-نیازکننده از اطاعت پیر نیست. کوری که خود را به پیری بینا و راه‌شناس تسلیم کند در پرتو نور هدایت او راه را باز می‌شناسد و از عواقب بی‌بصیرتی رهایی می‌یابد. سالکی که

خود را به پیری تسلیم کند به واسطه او از محدودیت‌های نفس و عالم حسن فراتر می‌رود و بی‌آنکه خود را در کوره‌راه‌های جستجوهای بی‌فرجام فرسوده کند، پا بر آسمان می‌نهد:

کور با رهبر، به از تنها یقین زان یکی ننگ است و صد ننگ است زین
 گویدش عیسی بزن در من دو دست ای عمی کُحلِ عزیزی با من است...
 در زمان چون پیر را شد زیر دست روشنایی دید آن ظلمت پرست
 شرط تسلیم است نه کار دراز سود نبود در ضلالت ترک‌تاز
 من نجویم زین سپس راه اثیر پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر
 پیر باشد نردبان آسمان تیر پیران از که گردد از کمان

(همان، دفتر ششم، ۶-۱۸۵)

مصاحبت اولیا متضمن چنان برکات و مواهبی است که مولانا همنشینی با آنان را

همنشینی و قرب با حق می‌داند:

هر که خواهد همنشینی خدا تا نشیند در حضور اولیا
 از حضور اولیا گر بسکلی تو هلا کی زانکه جزوی بی‌کلی
 هر که را دیو از کریمان و اُبرد بی‌کسش یابد سرش را او خورد

(همان، دفتر دوم، ۹۹)

همچنین: چون شوی دور از حضور اولیا درحقیقت گشته‌ای دور از خدا

(همان، دفتر دوم، ۱۰۱)

مولانا با یادآوری جایگاه بلند اولیا در پیشگاه حق، اهل ظاهر را از تعرض بدانها و دست‌کم گرفتن توانایی روحی آنان برحذر می‌دارد و ملاحظه و رعایت جانب اولیا را چنین سفارش می‌کند:

اولیا اطفال حق‌اند ای پسر غایبی و حاضری بس با خیر
 غایبی مندیش از نقصانشان کو کشد کین از برای

جانشان

گفت اطفال من‌اند این اولیا در غریبی فرد از کار و کیا
 از برای امتحان خوار و یتیم لیک اندر سر منم یار و ندیم
 پشت‌دار جمله عصمت‌های من گوییا هستند خود اجزای من
 هان و هان این دلق پوشان من‌اند صد هزار اندر هزار و یک تن‌اند ...

(همان، دفتر سوم، ۱۲)

نتیجه و خلاصه بحث

مولانا ضمن بهره‌گیری از معارف گذشتگان در موضوع ولایت و ولی معنای عمیق‌تر و غنی‌تر ولایت را که همان هدایت و راهنمایی و پیشوایی و سرپرستی امور مردم است، می‌پذیرد و اعتقاد دارد که مردم باید برای نجات از آسیب‌های فکری و لغزش‌های زندگی و وصول به کمالات انسانی، دست ارادت به پیر دهند و اراده او را حاکم بر خواست خود بدانند تا جایی که بیعت و تقرب به ولی را بیعت و تقرب به خدا و رسول و دوری از او را دوری از حق می‌دانند.

ولایت از دیدگاه مولانا مختص زمان و مکان خاصی نیست و همچنان که از آیه «و اِنْ مِنْ اُمَّةٍ اَلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» ولایت در ادوار و اعصار مختلف استمرار دارد و برای احراز مقام ولایت و شیخوخت، تخلق به اوصاف بلند خدایی رکنی اساسی است.

به نظر نگارنده مولانا با زیرکی و هوشمندی خاص و ذائقه عرفانی و وسعت مشرب خود سعی دارد با ارائه نظری، موجبات اتحاد فرق و مذاهب اسلامی را فراهم کند و آنها را حول محور انسانی کامل و رهبری خدایی که از جمله خاصان خداست گرد آورد. از این رو نظر مولانا امام حی قائم و هادی و مهدی، خواه در عصر حضور و یا دوران غیبت خود همان ولی لازم‌الاتباع خدایی است که امت اسلامی باید دست بیعت به دست او دهند. اما در خصوص اینکه آن ولی از نسل و سلالة چه دودمانی است چندان تأکید و اصراری ندارد. ضمن ادای احترام به مقام مولانا به نظر می‌رسد با وجود قرائن بین و تصریحات روشن در منابع دینی در خصوص ولایت و خلافت حضرت رسول (ص)، جای بحث و تأمل کاملاً باز است.

پی‌نوشت‌ها

۱- توضیح اینکه با وجود آمدن انما- که دلیل بر حصر است- در آغاز آیه فوق، توجیه اخیر طبری در اثبات نصّ خلافت علی(ع) البته پس از عثمان، غیرمعقول و خلاف ادب عرب بوده و جای تأمل دارد.

۲- در خطبه غدیر که در معرفی ولایت، امامت و وصایت و خلافت علی(ع) و اولاد طاهرين آن حضرت از زبان پیامبر بزرگوار اسلام است، حدود ۵۷ بار به مشتقات ولی و ولایت همچنين امام و وصی و خلیفه اشاره شده و علاوه بر اشارات مستقیم و غیرمستقیم توأم با قرینه و ضمائر، ۳۸ بار نیز تصریح به نام علی(ع) شده است.

۳- به نظر می‌رسد اشاره به نکته‌ای در این قسمت بی‌ارتباط نباشد که مرحوم علامه اقبال لاهوری در اشعار خود ضمن توصیف امام علی(ع) و دودمان آن حضرت می‌گوید که خداوند در قرآن کریم علی(ع) را یدالله خوانده است:

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| مسلم اوّل شه مردان علی | عشق را سرمایه و ایمان علی |
| از ولای دودمانش زنده ام | در جهان مثل گهر تا بنده‌ام... |
| مرسل حق کرد نامش بوتراب | حق یدالله خواند در امّ الکتاب |
| هر که دانای رموز زندگی است | سرّ اسمای علی داند که چیست |

(اقبال لاهوری، ۱۳۴۳، ص ۳۳)

منابع

- ۱- مکارم شیرازی، ناصر (آیه الله العظمی). ۱۳۸۱، آیات ولایت در قرآن، تهیه و تنظیم ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات نسل جوان.
- ۲- کلینی، محمد. اصول کافی، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع).
- ۳- جرجانی، سید شریف. التعریفات، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
- ۴- عبدالباقی، محمدفواد. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، دار الکتب المصریه.
- ۵- الدامغانی، ابو عبدالله حسین بن محمد. ۱۳۶۶، الوجوه و النظائر فی القرآن، تصحیح اکبر بهروز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۶- اقبال لاهوری، مولانا. ۱۳۴۳، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، کتابخانه شقایق.
- ۷- عطار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۷۹، تذکرة الاولیا، به تصحیح و تحشیة رینولد نیکلسون و به اهتمام ع روح بخشان، انتشارات اساطیر چاپ اول، تهران.
- ۸- جریر طبری، محمد. ۱۳۵۶، ترجمه تفسیر طبری، انتشارات توس، چاپ دوم.
- ۹- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۶۱، ترجمه رساله قشیری، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۱۰- شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد حسینی. ۱۳۶۳، تفسیر اثنی عشری، جلد سوم، انتشارات میقات.
- ۱۱- دشتی، محمد. ۱۳۸۵، حماسه غدیر، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، چاپ چهارم.
- ۱۲- پورنامداریان، تقی. ۱۳۶۹، داستان پیامبران در کلیات شمس، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- ۱۳- سجادی، سید جعفر. ۱۳۷۰، فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه طهوری، چاپ اول، تهران.
- ۱۴- فولادوند، محمد مهدی. قرآن کریم، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، قم.

- ۱۵- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۵۸، *کشف المحجوب*، تصحیح و - ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، انتشارات طهوری، چاپ اول.
- ۱۶- شبستری، شیخ محمود. ۱۳۶۱، *گلشن راز*، به اهتمام صابر کرمانی، کتابخانه طهوری، چاپ اول، تهران.
- ۱۷- دهخدا، علی‌اکبر. لغت نامه.
- ۱۸- محمد بلخی، مولانا جلال‌الدین. ۱۳۷۵، مثنوی، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، انتشارات زوار.
- ۱۹- نجم رازی. ۱۳۶۶، *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۲۰- محمد لاهیجی، شمس‌الدین. ۱۳۸۳، *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*، تصحیح و تعلیقات محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، تهران.
- ۲۱- ولایت علوی در روایت نبوی (خطبه رسول اکرم (ص) در غدیر خم)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴.